# ◉عنوان: سرزمین عجایب (مجموعه روایات درباره وجود داشتن سرزمین‌های بیگانه دیگر در عالم)◉

📜متن: ١. الخصال: امام باقر علیه السّلام فرمود: البته که خدای عز و جل از آن‌گاه که زمین را آفریده، هفت جهان آفریده که از فرزندان آدم نیستند، آنان را از خاک روی زمین آفریده و در آن یکی را پس از دیگری در جهان خود جا داده، سپس خدای عز و جل آدم ابو البشر را آفرید و فرزندانش را از او آفرید. به خدا سوگند که از روزی که بهشت را آفریده، از ارواح مؤمنان تهی نبوده، و نه دوزخ از ارواح کفار و گنه‌کاران، از آن‌گاه که خدای عز و جل آن را آفریده. شاید شما در نظر دارید که چون روز رستاخیز شود و خدا بدن‌های بهشتیان را با ارواح آن‌ها در بهشت درآورد، و بدن‌های کافران را با ارواحشان در دوزخ، خدای تبارک و تعالی در بلادش پرستیده نمی‌شود، و خلقی نمی‌آفریند که او را بپرستند و یگانه بدانند و بزرگ شمارند؟ آری! به خدا که البته خلقی بیافریند بی نر و ماده که او را بپرستند و یگانه بشناسند و بزرگ بدارند، و بیافریند برایشان زمینی در زیر پا که آن‌ها را حمل کند و آسمانی بالای سر که بر آنان سایه افکند. آیا خدای عز و جل نفرمود: «یوم تبدّل الأرض غیر الأرض و السموات»، [١] {روزی که زمین به غیر این زمین و آسمان‌ها [به غیر این آسمان‌ها] مبدل گردد.} و خدای عز و جل فرموده: «أفعیینا بالخلق الأوّل بل هم فی لبس من خلقٍ جدید»، [٢] {مگر از آفرینش نخستین [خود] به تنگ آمدیم، [نه] بلکه آنها از خلْق جدید در شبهه‌اند.} [٣] عیاشی نیز آن را آورده است .
٢ .الخصال: امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: به راستی برای خدا عز و جل دوازده هزار عالم است که هر کدام از هفت آسمان و هفت زمین بزرگ‌ترند، و هیچ کدام‌شان نمی‌دانند که خدای عز و جل عالم دیگری دارد، و من حجت بر همه آن‌ها هستم] .۴ [
در منتخب البصائر سعد بن عبد اللَّه مانند آن را آورده .
٣ .التوحید و الخصال: جابر بن یزید می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره تفسیر قول خدای عز و جل پرسیدم: «أفعیینا بالخلق الأوّل بل هم فی لبس من خلقٍ جدید»، { مگر از آفرینش نخستین [خود] به تنگ آمدیم، [نه] بلکه آن‌ها از خلقٍ جدید در شبهه‌اند.}در پاسخ فرمود:ای جابر! تأویلش این است که چون خدای

عز و جل این خلق را این جهان را پایان دهد و و اهل بهشت را در بهشت جا کنند، و اهل دوزخ را در دوزخ، خدای عز و جل جهانی جز این جهان از نور می‌آفریند، و خلقی بی نر و بی ماده، او را می‌پرستند و یگانه می‌شناسند، و زمینی جز این زمین برای آن‌ها می‌آفریند که روی آن باشند، و آسمانی جز این آسمان که بر آن‌ها سایه اندازد. شاید تو به‌پنداری که خدای عز و جل همانا این یک جهان را آفریده، یا این‌که خدا عز و جل آدمی جز شما را نیافریده! آری به خدا البته خدای تبارک و تعالی هزار هزار جهان و هزار هزار آدم (ابو البشر) آفریده و تو در این جهان و (در میان) این همه آدمیانی] ۱. [

توضیح: قول خدای عز و جل «أفعيينا بالخلق الأوّل»: مشهور این است که برای اثبات بعث و برانگیختن است، و مقصود از آفرینش تازه همان است. طبرسی - ره - در تفسیرش فرموده: یعنی، آیا هنگامی که نخست آن‌ها را آفریدیم با اینکه هیچ نبودند، درماندیم، پس چگونه از بعث و بازگرداندن آن‌ها عاجز باشیم، «بل هم فی لبس» یعنی بلکه آن‌ها از بازگرداندن آفرینش تازه در اشتباه و گمراهی اند . ]۲ [

و صوفیه آن را به تجدید امثالی که به آن معتقدند تأویل کردند، و با همه عقلا و دینداران مخالفت کردند. و شاید تأویل وارده در این روایت برگرفته از بطون آیه است، و جمع میان آن و آنچه پیش از این گذشت ممکن است، به اینکه مقصود از اولی جنس عالم‌ها باشد و مقصود از این خبر، نوع عالم ها؛ و به هر حال این اخبار دلالت بر حدوث عالم دارند و نه بر قدم آن، چنان‌چه برخی قائلین به آن گفته اند، زیرا زمان هر چه هم زیاد شماره و حساب شود، تا نامتناهی نمی‌شود .

۴ .تفسیرقمی: ابن عباس در تفسیر قول خدا «رب العالمین» گفته: به راستی خدای عز و جل سیصد و ده و اندی جهان پشت قاف آفریده و پشت هفت دریا که هرگز حتی به اندازه چشم به هم‌زدنی نافرمانی خدا نکرده اند، و آدم و فرزندان‌ش را نمی‌شناسند. هر کدام از این جهان‌ها سیصد و سیزده برابر آدم است و آنچه فرزندانش آورده، و این است قول او که فرمود: «إلا أن يشاء اللّٰه ربّ العالمين»، {جز اینکه بخواهد خداوند، پروردگار جهانیان.}] ۳ [

۵ .قصص راوندی: امام باقرعلیه السلام فرمود: از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسیده شد که آیا پیش از آدم و فرزندانش در زمین آفریده‌ای از آفریده‌های خدا بوده‌اند که خدا را بپرستند؟ پاسخ فرمود: آری، البته در آسمان‌ها و زمین خلقی بودند که خدا را تقدیس می‌کردند و تسبیح می‌گفتند، و در شب و روز بی‌سستی و

کاستی او را بزرگ می‌داشتند. چون خدای عز و جل زمین‌ها را پیش از آسمان‌ها آفرید، فرشته‌های روحانی را آفرید که بال و پر داشتند و هرجا خدا می‌خواست پرواز می‌کردند، و آن‌ها را میان طبقه‌های آسمان جا داد و شبانه روز او را تقدیس می‌کردند، و اسرافیل و میکائیل و جبرئیل را از میان آن‌ها برگزید. سپس خدای عز و جل در زمین جنیان روحانی بال دار آفرید که پائین‌تر از فرشته‌ها بودند، و آن‌ها را نگه داشت که در پریدن و دیگر چیزها به فرشته‌ها نرسند و آن‌ها را میان طبقه‌های هفت زمین و بالای آنجا داد و خدا را شبانه روز تقدیس می‌کردند و سست نمی‌شدند. سپس آفریده‌هایی پائین تر از آن‌ها آفرید، با تن و روح و بدون بال و پر، می‌خوردند و می‌نوشیدند، نامشان «نسناس» است. مانند خلقت آنان بودند ولی آدمی نیستند، آن هارا با جنیان در میانه و پشت زمین جا داد، خدا را شبانه روز تقدیس می‌کردند و در عبادت سستی نمی‌ورزیدند. و فرمود: جنیان به آسمان‌ها پرواز می‌کردند و به فرشته‌ها برمی خوردند و به آنها سلام می‌گفتند و از آن‌ها دیدن می‌کردند و با آن‌ها استراحت می‌کردند و از آن‌ها می‌آموختند. سپس گروهی از جنیان و نسناس که خدا آن‌ها را آفرید و در میانه‌های زمین با فرشته‌ها جا داد، از فرمان خدا سرپیچی کردند، و شرارت و بدمستی کردند و به ناحق ستم کردند، و به یکدیگر در سرکشی در برابر خدا پیشدستی نمودند، تا آن‌جا که خون هم را ریختند، و تباهی به بار آوردند و پروردگاری خدای تعالی را منکر شدند.
فرمود: گروه جنیان فرمان‌بر به کارهای خداپسند و فرمانبرداری او ایستادگی کردند و از دو گروه جن و نسناس که از فرمان خدا سرپیچی کردند جدا شدند. فرمود: خدا بال جنیانی را که از فرمان خدا سرپیچی کردند و تمرد نمودند فرو ریخت و نتوانستند به آسمان بپرند و به دیدار فرشته‌ها بروند، چون گناه و نافرمانی کرده بودند. فرمود: گروه فرمان‌بر خدا از جنیان، شب و روز مانند قبل به آسمان پرواز می‌کردند و ابلیس که حارث نام داشت به فرشته‌ها وانمود می‌کرد که از گروه فرمان‌بر و اطاعت‌کنندگان است. سپس خدا خلقی آفرید که نه فرشته بودند، نه جن و نه نسناس. مانند خزنده‌ها در زمین می‌لولیدند. مانند چهارپایان از چراگاه زمین می‌خوردند و می‌نوشیدند. همه نر بودند و ماده نداشتند. خدا شهوت زن و دوستی فرزندان، و حرص و آرزوی دراز، و کام و لذت زندگی را در آن‌ها نه‌نهاده بود. نه شب به آن‌ها تیره بود و نه روز آن‌ها را فرا می‌گرفت، نه از بهائم بودند و نه خزنده، برگ درخت‌ها لباسشان بود و از چشمه‌های جوشان و نهرهای بزرگ می‌نوشیدند. سپس خدا خواست آن‌ها را دو گروه سازد و گروهی را پشت محل

طلوع آفتاب آن سوی دریا انداخت و برایشان شهری ساخت به نام جابرسا که دوازده هزار فرسخ در دوازده هزار فرسخ وسعت داشت و برج و بارویی آهنین ساخت که زمین را از آسمان جدا می‌نمود و سپس آن‌ها را در آن جا داد. و گروه دیگر را پشت محل غروب آفتاب و آن سوی دریا افکند و شهری برایشان ساخت به نام جابلقا، دوازده هزار فرسخ در دوازده هزار فرسخ، با برج و باروئی آهنین تا آسمان و آن‌ها را در آن جا داد، اهل جابرسا جای اهل جابلقا را نمی‌دانند و آن‌ها هم جای جابرسائیان را نمی‌دانند، و اهل میانه زمین از جن و نسناس هم هیچ کدام را نمی‌شناسند. و خورشید بر اهل میانه‌های زمین یعنی پری و نسناس می‌تابد و از حرارت و روشنی آن سود می‌برند، سپس در چشمه گل آلودی غروب می‌کند و اهل جابلقا از آن بی خبرند و نیز اهل جابرسا وقتی طلوع کند از آن بی خبرند، زیرا آن از پس جابرسا برمی آید و طلوع می‌کند و از پس جابلقا غروب می‌کند. گفتند: یا امیر المؤمنین! پس چگونه می‌بینند و زنده می‌مانند؟ چگونه می‌خورند و می‌نوشند با اینکه خورشید بر آنها نمی‌تابد؟ فرمود: آن‌ها از نور خدا پرتو می‌گیرند که تابنده تر از نور خورشید است، نمی‌دانند که خدا خورشیدی آفریده و نه ماهی و نه اختران و نه کواکبی، و جز خدا را نمی‌شناسند. گفتند: یا امیر المؤمنین! ابلیس چه ارتباطی با آن‌ها دارد؟ فرمود: ابلیس را نمی‌شناسند و نامش را نشنیدند، و جز خدای یگانه و بی شریک را نمی‌شناسند. هیچ کدام هرگز خطاء و گناهی نمی‌ورزند، بیمار نمی‌شوند. پیر نمی‌شوند و تا روز رستاخیز نمی‌میرند. خدا را می‌پرستند و در عبادت سست نمی‌شوند، شب و روز برای آن‌ها یکسان است. و فرمود: به راستی خداوند پس از هفت هزار سال بعد از خلق پری و نسناس، دوست داشت خلقی جدید بیافریند، و وقتی آفرینش خدا بر این شد که آدم را بیافریند، برای تدبیر و تقدیر آنچه او و سازنده آن در آسمان‌ها و زمین بود، پرده‌های آسمان را بالا زد و سپس به فرشته‌ها فرمود: آفریده‌های جن و نسناس مرا در زمین بنگرید که آیا از کردار و فرمانبریشان در برابر من راضی هستید؟ و آن‌ها باخبر شدند و کردار آنان را از گناهان و خون ریزی و تباهی در زمین به ناحق دیدند و آن را بزرگ شمردند و غضبناک شدند و بر اهل زمین افسوس خوردند و خشم خود را مهار نکردند و گفتند: پروردگارا! تو عزیزی، جباری، قاهر وبزرگواری، و اینان همه آفریده ناتوان و خوار تواند؛ همه در زمین تو و زیر دست تو می‌چرخند و روزی تو را می‌خورند، و از عافیت تو بهره می‌برند و با این همه با این گناهان بزرگ نافرمانی تو می‌کنند و تو خشم نمی‌کنی و انتقام آنچه از آن‌ها می‌بینی و می‌شنوی را نمی‌گیری و این بر ما

ناگوار است، و در خور تو نیست. حضرت فرمود: و چون خدا گفتار فرشته‌ها را شنید فرمود: من در زمین جایگزین و خلیفه می‌گذارم تا حجت من بر آفریده هایم در زمین من باشد. فرشته‌ها گفتند: منزهی تو پروردگار ما! آیا در آن کسی را می‌گذاری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو (تو را) تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم. خدای تعالی فرمود:ای ملائکه من! من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید، من به دست خود آفریده‌ای می‌آفرینم، و از نسلش پیغمبران و رسولان و بنده‌های صالح و امامان هدایت را می‌آفرینم، و آنان را بر خلقم خلیفه خود در زمین می‌نمایم، تا آن‌ها را از معصیت و نافرمانیم باز دارند، و از عذابم آنان را بترسانند، و به فرمانبری و طاعتم راهنمایی کنند، و آن‌ها را به راهم هدایت کنند. آنان را حجت خود قرار می‌دهم، برای اتمام حجت و عذر و بیم دادن، و شیاطین را از زمینم می‌رانم و آن را از لوث وجودشان پاک می‌سازم و در هوا و گوشه‌های زمین و در بیابان‌ها جایشان می‌دهم. پس آفریده‌هایم آنان را نمی‌بینند، و آنان را نمی‌نگرند و هم‌نشین و آمیخته با آن‌ها نمی‌شوند، با آن‌ها نمی‌خورند و نمی‌نوشند و نسل جنیان نافرمان را ازنسل آفریده و خلق خودم و برگزیده‌ام دور می‌کنم و در مجاورت خلق من نیستند، و میان جنیان و خلقم پرده می‌کشم، و خلقم اللیل» شاید منظور این است که در شب نیاز به پوشش ندارند و در روز پرده و پوشش نمی‌خواهند. یا اینکه خورشید بر آن‌ها نمی‌تابد و نه شب دارند و نه روز. از این خبر روشن می‌شود که جابلقا و جابرسا از این جهان خارجند و پشت آسمان چهارم بلکه هفتمند - بنا بر مشهور - و اهلشان صنفی از فرشته‌ها یا مانند آن هایند. راوندی خبر را مختصر کرده، و تمام آن به سند دیگری در مجلد پنجم گذشت .

۶ .بصائر: روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که آن را به امام حسن علیه السّلام رسانیده و می‌فرماید: به راستی برای خدا دو شهر است، یکی در مشرق و دیگری در مغرب. بر آن‌ها دو برج و بارو است از آهن و در هر شهری هزار هزار درب یک لنگه است از طلا، و در آن هفتاد هزار هزار زبان جداگانه است، و من همه آن زبان‌ها را و آنچه را در آن دو شهر و در میان آن‌ها است، می‌دانم و حجتی برای آن‌ها نیست جز من و برادرم حسین علیهما السّلام. این حدیث در کافی روایت شده] ۱ [ و در بصائر حدیث دیگری مانند آن آمده .

۷ .از همان آمده که جابر می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عز و جل «و کذلک نری إبراهیم ملکوت السمواوات و الأرض»، [۲] {و این گونه ملکوت

آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم.}پرسیدم. سرم به زیر بود و امام دستش را بالا آورد و فرمود: سرت را بالا کن، سرم را بالا بردم و دیدم سقف شکافت تا دیده‌ام به نوری افتاد که چشمم به آن خیره شد. سپس فرمود: ابراهیم ملکوت آسمان‌ها را چنین دید. و فرمود: سر به زیر بیاور، به زیر آوردم، سپس فرمود: سر برآور، برآوردم و سقف برجا بود. سپس دستم را گرفت و برخاست و مرا از خانه‌ای که در آن بودیم خارج کرد و به خانه دیگر برد و جامه اش را کند و جامه دیگر پوشید. سپس به من فرمود: چشم خود را ببند و چشمم را بستم. فرمود: چشمت را باز نکن و ساعتی گذشت و به من فرمود: می‌دانی در کجایی؟ گفتم: نه قربانت! فرمود در آن تاریکی که ذو القرنین پیمود. گفتم، قربانت گردم! اجازه می‌دهی چشمم را باز کنم؟ فرمود: باز کن که چیزی نخواهی دید، چشم گشودم و به ناگاه در یک تاریکی بودم که جای پای خود را نمی‌دیدم، سپس اندکی رفت و ایستاد و فرمود: می‌دانی کجایی؟ گفتم: نه. فرمود: بر سرچشمه زندگانی که خضر از آن نوشید. و از آن عالم درآمدیم و به عالم دیگر برآمدیم، و در آن راه رفتیم و ساختمان و مساکن و اهل آن مانند عالم ما بودند. و به عالم سومی درآمدیم به همان شکل، تا به پنج عالم گذر کردیم. فرمود: این ملکوت زمین است که ابراهیم ندیده است و همان ملکوت آسمان‌ها را دیده، ملکوت زمین دوازده عالم است، هر کدام به شکلی است که دیدی. هر امامی از ما در یکی از این عالم‌ها جای می‌گیرد تا آخری آن‌ها که امام قائم است در عالمی می‌ماند که ما در آن جا داریم. جابر می‌گوید، سپس به من فرمود: چشم ببند، بستم و دستم را گرفت و ناگاه در همان خانه بودیم که از آن باشند که به حق راهنمایی می‌کنند و به حق داوری می‌کنند»، برای (حل) کشمکشی که میان آن‌ها بود و آن را اصلاح کرد .

۱۰ .و نیز آمده که عبد الصمد بن علی گفت: مردی نزد امام سجاد علیه السّلام آمد و امام به او فرمود: تو کیستی؟ گفت: من منجّم هستم. فرمود: پس اخترشناس و طالع بینی! و به او نگریست و سپس فرمود: آیا به تو مردی را نشان بدهم که از آنگاه که نزد ما آمدی در چهارده عالم گام زد که هر کدام‌شان بزرگتر از سه برابر دنیا است و از جای خودش هم نجنبید؟ منجّم گفت: او کیست؟ فرمود: من هستم و اگر بخواهی تو را آگاه می‌کنم به آنچه خوردی و به آنچه در خانه‌ات ذخیره کردی .

۱۱ .و از همان آمده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: خدا را شهری است پشت مغرب که «جابلقا» نام دارد و در آن هفتاد هزار امت است و هر کدام مانند امت

این جهانند و یک چشم به همزدن نافرمانی خدا نکردند و هیچ کاری نمی‌کنند و هیچ نمی‌گویند جز نفرین به دوتای اول [۱] و بیزاری از آن‌ها و اظهار دوستی به خاندان پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله .

۱۲ .و در همان، امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا در پس این زمین شما زمین درخشانی است که پرتو این از آن است، در آن خلقی است که خدا را می‌پرستند و چیزی را با او شریک نمی‌سازند و همه از فلان و فلانی بیزاری می‌جویند .

۱۳ .و در همان، امام صادق علیه السّلام فرمود: به راستی پشت این چشمه خورشید شما چهل چشمه خورشید است و در آنها خلق بسیاری است، و به راستی پشت ماه شما چهل ماه است و در آن‌ها خلق بسیاری است، نمی‌دانند خدا آدمی را آفریده یا نه، و لعن بر فلان و فلان بر آنان الهام شده است .

۱۴ .و از همان است که امام حسن علیه السلام فرمود: به راستی خدا را دو شهر است، شهری در مشرق و شهری در مغرب، و هر کدام را باروئی و برجی است از آهن، در هر باروئی هفتاد هزار لنگه در است که از هر لنگه آن هفتاد هزار زبان آدمی که هر یک با دیگری تفاوت دارند، داخل می‌شود و ما همه آن زبان‌ها را می‌دانیم و در آن‌ها و در میان آن‌ها پیغمبرزاده‌ای جز من و جز برادرم نیست، و من حجت بر همه آن‌ها هستم .

۱۵ .و در همان آمده امام هادی علیه السّلام می‌فرمود: به راستی برای خدا در پشت این نطاق آسمانی، یک زبرجد سبزی است که آسمان سبزه فام است. گفتم: نطاق چیست؟ فرمود: پرده است، و برای خدا در پشت آن هفتاد هزار عالم است، بیش از تعداد آدمیان و جنیان و همه فلان و فلان را لعنت می‌کنند .

توضیح: شاید مقصود از نطاق، کوه‌ها باشد که به چشم ما می‌آیند، و مقصود از زبرجد کوه قاف است، یا مقصود از نطاق همان کوه است و مقصود از زبرجد پشت آن است، و بعید است که مقصود آسمان باشد، در النهایه آمده: در شرح حدیث مدح عباس در وصف پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله: تا در برگرفت خاندان والای تو از خندف والا که زیر آن نطاق‌ها بود. نطق جمع نطاق است و نطاق دورنمای یک رشته کوه بلند و کوتاه که مانند کمربندی است که به میان ببندند. [۱] و در برخی کتاب‌ها نطاف با فاء یک نقطه آمده یعنی آب زلال پشت دریاها و تفسیر آن به حجاب برای این است که مانع دیدن پس از خود است. ولی آن بعید به نظر می‌رسد .

اخبار بسیاری به این مضمون در کتاب حجت آوردم، در باب اینکه ائمه علیهم السّلام حجت بر همه عوالم هستند .
۱۶ .جامع الاخبار: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: موسی از پروردگارش خواست که به او بفهماند از چه زمانی دنیا را آغاز کرده، خدا به موسی وحی کرد، آیا تو از پیچیده گی‌های دانشم از من می‌پرسی؟ گفت: پروردگارا! دوست دارم آن را بدانم. فرمود:ای موسی! ده برابر چند میلیون سال است که دنیا را آفریدم، پنجاه هزار سال ویرانه بود، و پنجاه هزار سال آن را آباد کردم، سپس در آن مردمی چون گاو آفریدم که روزی مرا می‌خوردند و غیر مرا می‌پرسیدند تا پنجاه هزار سال، سپس همه را در یک ساعت میرانیدم و دنیا را پنجاه هزار سال ویران کردم، باز آبادش کردم تا پنجاه هزار سال. سپس دریایی در آن آفریدم تا پنجاه هزار سال و چیزی نبود که یک مزه آب بنوشد، سپس یک جانوری آفریدم و بر آن دریا مسلط کردم و آن را در یک نفس نوشید. سپس خلقی آفریدم کوچکتر از زنبور و بزرگ تر از پشه و آن‌ها را بر آن جانور مسلط کردم تا او را گزیدند و کشتند و دنیا ویران شد پنجاه هزار سال، سپس آن را باز پنجاه هزار سال آباد کردم. سپس همه دنیا را نیزاری ساختم و لاک پشت‌ها آفریدم و بر آن مسلط نمودم، و آن‌ها را خوردند تا چیزی از آن‌ها نماند. سپس همه را در یک ساعت نابود کردم و دنیا تا پنجاه هزار سال ویران ماند. سپس تا پنجاه هزار سال آن را آباد کردم، سپس سی آدم آفریدم در سی هزار سال که فاصله آدمی تا آدم دیگر هزار سال بود، و همه را به قضا و قدرم نابود کردم، سپس در آن پنجاه ملیون شهر از نقره سپید آفریدم، و در هر شهر صد ملیون کاخ از طلای سرخ، و همه شهرها را تا فضا پر از دانه خردل نمودم که در آن روز از شکر خوشمزه تر بود و از عسل شیرین تر و از برف سپیدتر، سپس پرنده کوری آفریدم که در هر هزار سال یک دانه خردل خوراکش بود و آن‌ها را خورد تا پایان یافتند. سپس دنیا را ویران کردم تا پنجاه هزار سال، سپس آن را آباد ساختم تا پنجاه هزار سال. سپس در روز جمعه هنگام ظهر پدرت آدم را به دست خود آفریدم، و جز او را از گِل نیافریدم. و از صُلب او پیغمبر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را برآوردم .
توضیح: این روایت از مخالفین است که مؤلف جامع آن را نقل کرده و من هم از او نقل کردم و اعتماد به آن ندارم .
۱۷ .در کتاب منتخب البصائر و کتاب المحتضر آمده که محمّد بن مسلم گفت: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم که اندازه میراث علم چیست؟ آیا اموری کلی

است یا شرح هر آن چیزی است که ما درباره آن سخن می‌گوییم؟ فرمود: به راستی خدای عز و جل را دو شهر است، یکی در مشرق و دیگری در مغرب، در آن‌ها مردمی هستند که ابلیس را نمی‌شناسند و آفرینش او را نمی‌دانند. در هر حال ما آن‌ها را ملاقات می‌کنیم، از ما هر چه نیاز دارند می‌پرسند و از ما خواستار دعا می‌شوند، و به آن‌ها می‌آموزیم و از ما می‌پرسند که قائم ما کی ظهور می‌کند. عبادت کرده و در خداپرستی تلاش می‌کنند. فاصله میان دو شهرشان صد فرسخ است، تمجید و دعاء و کوشش سختی دارند. اگر شما به آن‌ها بنگرید کردار خود را ناچیز می‌شمرید. یکی از آنان یک ماه سرش به سجده نمازش می‌باشد، خوراکشان تسبیح است، و جامه شان برگ و چهره شان تابان. چون یکی از ما ائمه را ببینند او را حریصانه از او می‌پرسند و گردش را می‌گیرند، و از خاک زیر پایش برمی دارند و به آن تبرک می‌جویند. وقتی نماز می‌گزارند بانگی بلند می‌کنند سخت تر از بانگ و صدای گردباد. گروهی از آن‌ها از آنگاه که انتظار ظهور قائم ما را دارند اسلحه به زمین نگذاشته اند، همیشه آماده اند، و از خدای عز و جل خواستارند که او را به آن‌ها بنماید. عمر هر کدام هزار سال است، در چهره آن‌ها خشوع و خدا ترسی و خداجوئی نمایان است. چون خود را از آن‌ها باز داریم، می‌پندارند از خشم بر آن‌ها است. مراقب و منتظر اوقاتی هستند که نزد آن‌ها می‌رویم، نه خسته می‌شوند و نه سست می‌گردند، قرآن را همان طور که به آن‌ها آموختیم قرائت می‌کنند، و در تعلیم ما چیزهایی است که اگر بر مردم خوانده شود به آن کافر می‌شوند و منکر آن می‌شوند. از مشکلات قرآن از ما می‌پرسند و چون برای آن‌ها شرح می‌دهیم، از آنچه از ما می‌شنوند خوشحال می‌شوند و برای ما ازخدا عمر دراز می‌طلبند و اینکه ما را از دست ندهند، و می‌دانند در اینکه به آن‌ها می‌آموزیم، نعمت بزرگی است از خدا که به آن‌ها عطا شده. آن‌ها با امام قائم خروج می‌کنند. هنگامی که قیام کند، نیروهای مسلح آن‌ها پیشتازند و از خداوند عز و جل خواستار نصرت امامند. در بین آن‌ها پیران و جوانانی هستند، چون جوانشان پیر شود، همچون بنده‌ای برابر او می‌نشینند و برنمی خیزند تا او فرمانش دهد. بهتر از همه می‌دانند امام علیه السلام چه دستوری دارد، و تا به آن‌ها فرمانی می‌دهد، بر آن ایستادگی دارند تا فرمان دیگری صادر کند. اگر به میان همه خلق میان مشرق و مغرب درآیند، در یک ساعت همه را نابود می‌کنند. آهن در آن‌ها اثر نمی‌کند، شمشیرهایی از آهن دارند غیر آهن معمولی و اگر یکی از آن‌ها به کوهی شمشیر بزند، آن را دو نیم می‌کند. امام علیه السلام با کمک آن‌ها با هند و دیلم و گروه روم و بربر و فارس

نبرد می‌کند. و میان جابرسا تا جابلقا که دو شهرند، یکی در شرق و دیگری در غرب، اهل هر کیشی را به خدای عز و جل و اقرار به پیغمبری محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و توحید و ولایت ما اهل بیت دعوت می‌کنند، هر که بپذیرد و مسلمان شود او را رها می‌کنند و فرمانده و امیری از خودشانبر او می‌گمارند و هر که نپذیرد و اقرار به رسالت محمد صلی اللّٰه علیه و آله نکندو مسلمان نشود، او را می‌کشند تا در میان مشرق و مغرب و پائین کوهستان، کسی جز ایمان آورنده باقی نماند .

۱۸ .بصائر: امام صادق علیه السّلام فرمود: برای خدا شهری است در پشت دریا به مسافت چهل روز سیر خورشید، در آن مردمی هستند که هرگز نافرمانی نکرده‌اند و ابلیس را نمی‌شناسند .

توضیح: گویا حدیث محمّد بن مسلم دو تا است که از راوی یا نویسنده، آخر اولی و آغاز دومی ساقط شده و آخر اولی همان است که به همین سند در کتاب امامت گذشت که فرمود: در رابطه با این اموری که مردم در آن سخن می‌گویند، از طلاق و فرائض ارث. و فرمود: به راستی علی علیه السّلام نوشت، همه علم، قضاوت و فرائض است. اگر امر ما آشکار شود، چیزی نمی‌باشد جز اینکه در آن قانونی است که ما آن را اجراء می‌کنیم. و آغاز دومی همان است که به روایت صفار آوردیم .

»لحس« لیسیدن چیزی است و شاید که مقصود، اهتمام در اخذ دانش است تا جایی که می‌خواهند همه دانش او را فرا بگیرند، مانند کسی که کاسه را می‌لیسد تا همه آنچه را در آن است برگیرد. در برخی نسخ است «لحبسوه: او را بازداشت کنند» یعنی برای استفاده و بهره بردن. «لا یختل فیهم الحدید»: یعنی نفوذ نمی‌کند که یا افتعال از این سخن عرب است که گوید: «اختله بالرمح»: یعنی با نیزه در آن نفوذ کرد و آن را به هم دوخت و در آن زخمی به دنبال زخمی دیگر ایجاد کرد. و یا از «الختل» که مجازا به معنای خدعه است. و در بعضی نسخه‌ها «لا یحتک» از حک است یعنی در آنها تاثیر کمی هم ندارد. و در بعضی نسخه‌ها «لا یحیک» از «حاک السیف» یعنی اثر کرد است و این ظاهر تر است. و منظور از جبل کوه محیط به دنیاست .

۱۹ .منتخب البصائر: امام صادق علیه السلام فرمود: خدا را شهری است در مشرق به نام «جابلقا» که دوازده هزار درِ طلا دارد، میان هر دری تا در دیگر یک فرسخ است بر هر دری برجی است که دوازده هزار جنگجو دارد که دم اسب‌ها را گره زده و تیغ و سلاح را تیز کرده و در انتظار ظهور قائم ما هستند، و خدا شهری دارد در

مغرب به نام «جابرسا» که دم اسب‌ها را گره زده و تیغ و سلاح را تیز کرده و در انتظار ظهور قائم ما هستند، و من حجت خدا بر آن‌ها هستم .
توضیح: «الهُلب»: آنچه که از مو یا موی دم، زیاد و انباشته می‌شود. «هَلَبَهُ هُلْبَهُ کَهَلَّبَهُ»: موی را کند. و گفته می‌شود: «شحذ السکین» مانند أشحذها یعنی کارد را تیز کرد .
۲۰ .روضةُ الکافی: از امیر المؤمنین علیه السّلام از آفرینش پرسیده شد، فرمود: خدا هزار و دویست در خشکی آفریده و هزار و دویست در دریا و هفتاد جنس از بنی آدم، و همه مردم فرزندان آدمند، به جز یأجوج و مأجوج] ۱. [
۲۱ .روضةُ الکافی: ابی حمزه می‌گوید: شبی نزد امام باقر علیه السلام بودم، نگاهی به آسمان کرد و به من فرمود:ای ابا حمزه، این گنبد پدر ما آدم است و راستی که خدای عز و جل سی و نه گنبد غیر آن دارد. در آن‌ها آفریده‌هایی هستند که یک چشم بر هم زدن، نافرمانی خدا نکردند] ۲. [
۲۲ .روضةُ الکافی: مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و به ایشان گفت: قربانت گردم! این گنبد آدم است؟ فرمود: آری و خدا گنبدهای بسیار دارد. به راستی که پشت این مغرب شما سی و نه مغرب است. زمینی است درخشان پر از خلقی که به نور او تابانند و خدای عز و جل را یک چشم بر همزدن نافرمانی نکرده اند.
نمی‌دانند خدا آدم را آفریده یا نه، و از فلان و فلان بیزارند] ۳. [
۲۳ .الخرائج: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:ای علی! به راستی که خدا تو را با من در هفت جایگاه حاضر کرد، و آن‌ها را یاد کرد تا جایگاه دوم، جبرئیل آمد و مرا به آسمان برد و به من گفت: برادرت کجا است؟ گفتم: او را به جای خود نهادم. گفت: از خدا بخواه او را با تو بیاورد، از خدا خواستم و ناگاه تو با من بودی، و برای من پرده از هفت آسمان و هفت زمینگشوده شد تا ساکنان و آبادکننده‌ها و جای هر فرشته‌ای را در آسمان‌ها دیدم، و ندیدم چیزی از آن‌ها را جز که تو هم آن را دیدی .
۲۴ .مشارق الانوار: امام سجاد علیه السّلام فرمود: به راستی خداوند محمّد و علی و ذرّیه پاکشان را از نور عظمت خودآفریده و آنان را همچون پیکره ها، پیش از مخلوقات نگه داشته بود. سپس فرمود: تو گمان می‌کنی که خدا خلقی غیر شما نیافریده؟ آری به خدا! البته خدا هزار هزار آدم و هزار هزار عالم آفریده، و تو به خدا در آخر همه این عالم‌ها هستی .

۲۵ .در کتاب واحدة از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: خدا را دو شهر است، یکی در مغرب و دیگری در مشرق. به آن‌ها جابلقا و جابرسا می‌گویند. طول هر کدام دوازده هزار فرسخ است و در هر فرسخ دری است. در هر روز از هر در هفتاد هزار داخل می‌شوند و مانند آن خارج می‌شوند و تا روز قیامت باز نمی‌گردند. نمی‌دانند خداوند آدم را آفریده، و نه ابلیس و نه خورشید و نه ماه را، به خدا آنان در مقایسه با شما، از ما فرمانبرترند. برای ما در غیر فصل میوه می‌آورند. آنان به لعن بر فرعون و هامان و قارون گماشته شده اند .

۲۶ .از ابن عباس روایت شده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: به راستی پشت قاف جهانی است که جز من کسی به آن نمی‌رسد، و من به هر چه در پس آن است احاطه دارم و علم و آگاهی من به آن، مانند علم و آگاهی من به این دنیای شماست، و منم نگهبان و گواه بر آن، و اگر بخواهم همه دنیا و سراسر هفت آسمان و هفت زمین را در کمتر از یک چشم به هم زدن بگردم، می‌توانم، به خاطر اسم اعظمی که نزد من است. و منم آیت عظمی و معجزه روشن .

۲۷ .و نیز روایت شده که روزی امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: آه! چه می‌شد اگر برای آن درک کننده‌ای می‌یافتم. مردی که بر گردنش کتابی آویخته بود برخاست و با صدای بلندی گفت:ای که آنچه را نمی‌دانی مدعی هستی، و به خود می‌بندی آنچه را نمی‌فهمی، من سؤال می‌کنم پس جواب بده. گویند: یاران علی علیه السّلام برخاستند تا او را بکشند. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: او را واگذارید که حجت‌های خدا با زور برپا نشوند، و براهین خدا به وسیله باطل روشن نمی‌گردند، و رو به آن مرد کرد و فرمود: با همه زبانت بپرس که من پاسخ گویم ان شاء اللَّه. گفت: میان مشرق و مغرب چقدر راه است؟ فرمود: به اندازه مسافت هوا. گفت: مسافت هوا چقدر است؟ فرمود: چرخش فلک. گفت: چرخش فلک چیست؟ فرمود: یک روز سیر خورشید. آن مرد گفت: راست گفتی، پس قیامت کی باشد؟ فرمود: چون مرگ فرا رسد و عمر بگذرد. گفت: راست گفتی، عمر دنیا چقدر است؟ فرمود: می‌گویند هفت هزار سال و اندازه ندارد. گفت: راست گفتی. مکه نسبت به بکّه کجاست؟ فرمود: مکه اطراف حرم است و بکّه جای خانه کعبه. گفت چرا مکه را مکّه نام نهادند؟ فرمود: برای آنکه خدا زمین را از زیر آن کشید و گستراند. گفت: چرا بکّه نامیده شد؟ فرمود: چون دیده جباران و گنه‌کاران را می‌گریاند. گفت: راست گفتی، خدا پیش از آفرینش عرش خود کجا بود؟ امیر المؤمنین فرمود: منزه است خدایی که حاملان عرشش با همه نزدیکی و تقرّبی که

به کرسی او دارند، حقیقت و کنه وصف او را در نمی‌یابند و نه فرشته‌های مقرب، پرتوهای جلالش را، وای بر تو! در باره او نمی‌گویند: برای چه، و نه چگونه، و نه کجا است، و نه از کی، و نه برای چه، و نه از کجا و نه کجا. آن مرد گفت: راست گفتی، پیش از آفرینش آسمان و زمین، تا کی عرش روی آب ماند؟ فرمود: می‌توانی بشماری؟ گفت: آری. فرمود: بگو اگر همه فضای میان زمین و آسمان را از دانه خردل پر کنند، سپس به تو ناتوان بگویند آن را دانه دانه از مشرق به مغرب ببری، و عمرت را طولانی کنند تا آن را ببری و بشماری، آسان تر است از شماره و حساب آنچه پیش از آفرینش زمین و آسمان، عرش بر آب مانده، و همانا من جزئی از یک دهم یک دهم آنچه عرش پیش از آفرینش زمین و آسمان بر آب مانده را برایت شرح دادم. جزئی از یک دهم یک دهم از یک جزء از صد هزار جزء، و از خدا آمرزش می‌خواهم که اندک گفتم. گفت: آن مرد سرش را تکان داد و گفت: گواهی می‌دهم که خدا یکی است و جز او شایسته پرستش نیست و محمّد رسول خدا است .

۲۸ .المحتضر: امیر المؤمنین در خطبه‌ای خود فرمود: از من بپرسید که هر پرسشی را از زیر عرش باشد پاسخ می‌گویم. غیر از من این را نمی‌گوید، مگر نادانی مدعی، یا دروغگوئی یاوه باف. سپس مردی برخاست... و در ادامه مانند آن را آورده .

۲۹ .برسی گفته است: رازی در کتابش مفاتیح الغیب می‌گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: شبی که مرا به آسمان بردند، در آسمان هفتم میدان‌هایی دیدم مانند میدان‌های شما در زمین، و دیدم فوج‌هایی از فرشته که در پروازند و در برابر هم توقفی ندارند. به جبرئیل گفتم: اینان که هستند؟ گفت: نمی‌دانم. گفتم: از کجا آمده‌اند؟ گفت: نمی‌دانم. گفتم: کجا می‌روند؟ گفت: نمی‌دانم. گفتم: از آن‌ها بپرس. گفت: نمی‌توانم، ولی‌ای حبیب خدا! تو از آن‌ها بپرس. فرمود: به یکی از آن‌ها برخوردم و گفتم: نامت چیست؟ گفت: کیکائیل. گفتم: از کجا آمدی؟ گفت: نمی‌دانم. گفتم: کجا می‌روی؟ گفت: نمی‌دانم. گفتم: چقدر راه طی کردی؟ گفت: نمی‌دانم، جز اینکه‌ای حبیب خدا! می‌دانم خدا در هر هزار سال یک ستاره می‌آفریند، و من در حرکت و مسیر خود شش هزارش را دیدم که خدا آفرید .

۳۰ .در النجوم آمده که محمّد بن علی مؤلف کتاب «الأنبیاء و الاوصیاء» روایت کرده، مردی نزد امام سجاد علیه السلام آمد، در حالی که یاران امام گرد او بودند. امام به او فرمود: از کجائی؟ گفت: منجم و چهره شناس وطالع بین هستم. امام به او نگریست و فرمود: مردی به تو نشان می‌دهم که از روزی که تو بر ما وارد شدی، او در چهار هزار عالم گذر کرده؟ گفت: او کیست؟ فرمود: آن مرد را به تو نشان

نمی‌دهم ولی اگر بخواهی به تو می‌گویم که چه خوردی و چه در خانه ات ذخیره کردی؟ گفت: مرا از آن آگاه کن. فرمود: امروز خوراک تو حیس بود و اما در خانه تو بیست دینار است که سه دینار آن تمام وزن است، آن مرد گفت: من گواهی می‌دهم که تو حجت عظمی، مثل اعلی و کلمه تقوا هستی. امام فرمود: تو هم یک صدّیقی که خدا دلت را با ایمان آزموده و برجا داشته است .

۳۱ .مؤلف: در یکی از کتب قدمای اصحاب در نوادر معجزات از صدوق دیده‌ام که سند آن را به سلمان رسانیده و گفته: به همراه امیر المؤمنین علیه السّلام بودیم و درباره معجزه‌های پیغمبران گفتگو می‌نمودیم. من به آن حضرت گفتم:ای آقای من! دوست دارم ناقه ثمود و چیزی از معجزه‌های خود را به من نشان دهی، فرمود: بسیار خوب و برخاست و درون منزلش رفت و سوار بر اسب تیره‌ای بیرون آمد. قبای سپیدی بر تن و کلاه سپیدی بر سر داشت و به قنبر فریاد کرد، آن اسب پیشانی سفید و تیره رنگ رادر آور، و به من فرمود:ای ابا عبد اللَّه، سوار شو. من سوارش شدم در حالی که دو پر داشت که به پهلویش چسبیده بودند، امام به او بانگ زد و او به هوا پرید و من آواز پر فرشته‌ها را در زیر عرش شنیدم، و بر کناره دریای پر موج و طوفانی برآمدیم و امام نگاهی تند به آن انداخت و دریا آرام شد. گفتم:ای آقای من! از نگاهت دریا از جوشش خود ایستاد و آرام شد.

فرمود:ای سلمان! من همانم و بس که به او فرمانی دهم، سپس دستم را گرفت و روی آب به راه افتاد و اسب‌ها به دنبال ما می‌آمدند و کسی آن‌ها را مهار نمی‌کرد، به خدا نه پای ما تر شد و نه سُم اسب ها، از آن دریا گذشتیم و به جزیره پردرخت پر میوه و پر پرنده و پر از جوی آب رسیدیم و ناگاه به درختی تنومند و بی میوه و پر از گُل برخوردیم. امام با عصائی که بر دست داشت آن را جنبانید و شکاف برداشت و از آن ماده شتری به طول هشتاد ذراع و پهنای چهل ذراع به در آمد و کُره‌ای در دنبالش بود. امام به من فرمود: نزدیکش برو و از شیرش بنوش، نزدیک شدم و نوشیدم تا سیر شدم. از عسل خوشمزه تر و از کره نرم تر بود، و مرا بس بود. فرمود: این خوب است؟ گفتم: خوب آقایم! فرمود: می‌خواهی بهتر از آن را به تونشان دهم؟ گفتم: آری‌ای آقای من! فرمود:ای سلمان: فریاد کن «یا حسناء بیرون بیا»، من فریاد کردم و ماده شتری با صد و بیست ذراع طول و شصت ذراع عرض و و پهنا از یاقوت احمر خارج شد و مهاری از یاقوت زر داشت، و پهلوی راستش از طلا بود و پهلوی چپش از نقره، و پستانش از در خوشاب.

فرمود:ای سلمان! از شیرش بنوش. گفت: پستانش را در دهن گرفتم و عسلی

زلال و پاک از او به درآمد. گفتم: آقای من این برای کیست؟ فرمود: برای تو و همه شیعیان دیگر از دوستانم. سپس به او فرمود: برگرد و فوراً برگشت و مرا در آن جزیره گردانید تا به درخت بزرگی رسانید که در پای آن سفره‌ای بزرگ گسترده شده بود و بر آن خوراکی بود که بوی مشک می‌داد. ناگاه پرنده‌ای به شکل یک کرکس بزرگ جست و به آن حضرت درود گفت و به جای خود برگشت. گفتم:ای آقای من! این سفره چیست! فرمود سفره‌ای است که برای شیعیان و دوستانم تا روز قیامت گسترده است. گفتم: این پرنده چیست؟ فرمود: فرشته‌ای که بر آن گماشته شده. گفتم: تنها است؟ فرمود خضر هر روز بر او گذر می‌کند. سپس دستم را گرفت و به دریای دیگر برد و از آن گذشتیم و به جزیره بزرگی رسیدیم که کاخی داشت، یک خشت از طلا و یکی از نقره سپید و کنگره هایش از عقیق زرد بود و بر هر رکن کاخ هفتاد صنف فرشته بود و امام بر رکنی نشست، و فرشته‌ها می‌آمدند و به او درود می‌گفتند، سپس اجازه داد و به جاهای خود بازگشتند.
سلمان گفت: سپس آن حضرت وارد کاخ شد و در آن، درخت‌ها و جوی‌ها و پرنده‌ها و گیاه‌های رنگارنگ بود. امام رفت تا به انتهایش رسید و بر سر برکه‌ای میان باغ ایستاد، بر روی سطح آن رفت و بر آن تخت‌هایی از طلای سرخ بود، بر آن نشست و ما مشرف به آن بودیم و دریای سیاه پر موجی بود. موج هایش چون کوه‌های بلند بودند. او نگاهی تند به آن انداخت و دریا با نگاه او از جوشش افتاد. فرمود: فقط من هستم که به او فرمان می‌دهم. سلمان، می‌دانی این چه دریایی است؟ گفتم: نه،ای آقای من! فرمود: این دریایی است که فرعون و قومش در آن غرق شدند. راستی که شهری بر پرجبرئیل حمل شد و به این دریا افکنده شد، و فرو رفت و تا قیامت به ته آن نرسد. گفتم:ای آقای من، دو فرسخ راه رفتیم؟ فرمود: پنجاه هزار فرسخ راه رفتی و بیست بار گرد جهان چرخیدی. گفتم:ای آقای من! این چگونه است؟ فرمود:ای سلمان! ذو القرنین در شرق و غرب جهان گردید و به سد یأجوج و مأجوج رسید. آیا بر من که برادر سید المرسلین و امین رب العالمین هستم و حجت خدایم بر همه خلق، این امر ممکن نیست؟ آیا نخواندی قرآن را آنجا که می‌فرماید «عالم الغیب فلایظهر علی غیبه أحداً*إلّا مَن ارتضی مِن رسول»، [۱] {دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد.} گفتم: بلی‌ای آقای من! سپس فرمود:ای سلمان! منم پسندیده و مورد رضایت رسولی که غیب را بر او آشکار کرد، من عالم ربانی‌ام. منم که خدا سختی‌ها را بر من آسان کرده و دور را برای من نوردیده. سلمان گفت:

فریادزننده‌ای از آسمان فریاد زد و ما آواز او را می‌شنیدیم و خودش را نمی‌دیدیم و می‌گفت: راست گفتی، راست گفتی! تویی راست گوی مصدَّق، سپس برخاست و بر اسب نشست و من با او سوار شدم و بر او بانگ زد و به هوا پرید و به زمین کوفه رسیدیم و سه ساعت از شب نگذشته بود، و فرمود:ای سلمان! وای، پس وای بر کسی که چنان‌چه باید، ما را نشناسد و منکر ولایت ما باشد.ای سلمان! سلیمان بن داود برتر است یا محمّد صلّی اللّه علیه و آله؟ گفتم البته محمّد صلّی اللّه علیه و آله. فرمود:ای سلمان! این آصف بن برخیا بود که در یک چشم به هم زدن تخت بلقیس را از یمن به بیت المقدس آورد و علم کتاب داشت، و من نمی‌توانم آن کار را بکنم با اینکه علم یکصد و بیست و چهار هزار کتاب نزد من است که پنجاه مصحف آن بر شیث بن آدم نازل شده، و سی مصحف بر ادریس، و بیست مصحف بر ابراهیم، و تورات و انجیل و زبور؟ گفتم: راست گفتی‌ای آقای من! امام علیه السّلام فرمود:ای سلمان! بدان که شک کننده در امور ما و علوم ما، مانند مردّد در معرفت ما و حقوق ما است، با اینکه خدا در کتابش ولایت ما را واجب کرده، و بیان کرده در آن آنچه را باید انجام داد و آن مشروح نیست.

۳۲ .بصائر: ابان بن تغلب گفت: نزد امام صادق علیه السّلام بودم که مردی از دانشمندان یمن نزد او آمد و امام علیه السّلام به او فرمود:ای یمانی! میان شما دانشمندانی هستند؟ گفت: آری، فرمود: دانش آن‌ها تا کجاها می‌رسد؟ گفت: در مسیر یک شب دو ماه می‌رود، و از پرنده‌ها فال می‌گیرد و پی می‌زند. به او فرمود: عالم شهر ما از عالمان شما دانشمندترند. گفت: دانش او تا کجا می‌رسد؟ فرمود: اگر به او فرمان داده شود، در یک بامداد یک سال راه می‌رود، و امروز امر نشده، ولی چون امر داده شود، دوازده خورشید، دوازده ماه، دوازده مشرق، و دوازده مغرب، و دوازده بیابان، و دوازده دریا، و دوازده جهان را درنوردد. گفت: مرد یمانی درماند و نمی‌دانست چه بگوید؛ امام علیه السّلام سخن را ادامه نداد .

۳۳ .بصائر: عبد اللّه بن سنان می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤالی کردم. فرمود: من حوضی دارم میان بُصری (شهری بوده در مرز شام) تا به صنعاء (پایتخت یمن)، می‌خواهی آن را ببینی؟ گفتم: آری، قربانت شوم! گفت: دستم را گرفت و از مدینه خارج کرد تا پشت مدینه رسیدیم، سپس پا بر زمین زد، و من نگاه کردم، نهری روان می‌شد که دو کناره اش دیده نمی‌شد جز همان جا که ایستاده بودم که مانند یک جزیره بود و من و آن حضرت بر پا بودیم، به یکسوی نهر نگاه کردم، آبی بود از برف سفیدتر، و در سوی دیگر شیری از برف سفیدتر، و

در وسط شرابی بود بهتر از یاقوت، و من چیزی زیباتر از این شراب که میان آب و شیر بود ندیده بودم. گفتم: جانم به قربانت، این نهر از کجا می‌آید، سرچشمه‌اش کجاست؟ فرمود: همان نهرها است که خدا در قرآن یاد کرده، نهرهای بهشت: چشمه‌ای از آب، چشمه‌ای شیر و چشمه‌ای از شراب که این نهرها از آن‌ها روانند. در کناره اش درخت‌ها دیدم و بر آن‌ها حوریانی آویخته بودند، و بر سرشان موی‌ها بود که زیباتر از آن‌ها ندیده بودم، و به دستشان جام‌هایی که بهتر از آن‌ها ندیده بودم، از جام‌های دنیا نبودند. به یکی از آن‌ها نزدیک شد و فرمود: او را به او جامی بنوشان. دیدم بر جوی سرازیر شد تا آب برگیرد و درخت هم با او سرازیر شد، و آب برگرفت، و درخت هم با او بلند شد، آن جام را به او داد و آن را به دست من داد و نوشیدم، و نوشیدنی‌ای روان تر و گواراتر از آن ندیدم و بوی مشک داشت. در جام نگاه کردم، سه رنگ شراب و نوشیدنی داشت، به او گفتم: قربانت گردم! چنین روزی هرگز ندیدم، و نمی‌دانستم کار چنین است، فرمود: این کمترین چیزی است که خدا برای شیعیان ما آماده کرده است. وقتی مؤمن بمیرد جانش به این نهر می‌رود، و در بستان‌های بهشت می‌چرد، و از نوشابه‌اش می‌نوشد. و چین دشمن ما بمیرد، جانش به وادی «برهوت» می‌رود و در عذاب آن جاودان می‌ماند، و از درخت بد بو و بدمزه زقوم به او می‌خورانند و به او می‌دهند و از آب جوشان آن به کام او می‌ریزند، از این وادی به خدا پناه ببرید .

۳۴ .و از همان آمده که سَورهٔ ابن کلیب نقل می‌کند که امام باقر علیه السّلام فرمود: ذو القرنین را میان دو ابر مخیر کردند و او ابر آرام را برگزید و ابر سرکش برای صاحب شما ذخیره شد. گفتم: ابر سرکش چیست؟ فرمود ابری که رعد و صاعقه و یا برق دارد و او بر آن سوار می‌شود. او بر ابر سوار می‌شود، و با اسباب سفر می‌کند؛ اسباب هفت آسمان و هفت زمین‌ند که پنج‌تای آن آبادند و دو تا ویران .

۳۵ .و در همان ذکر شده که امام باقر علیه السّلام فرمود: علی علیه السّلام مالک هر آنچه که روی زمین است و هر آنچه در زیر زمین است شد، و دو ابر بر او عرضه شد، یکی رام و دیگر سرکش. در ابر سرکش، ملک هر آنچه که زیر زمین است، و در ابر رام ملک آنچه در روی زمین است، بود و او ابر سرکش را بر ابر رام برگزید. و در هفت زمین او را گردانید، و دریافت که سه تا ویران است و چهار تا آباد .

۳۶ .در یکی از تألیفات قدما آمده که میثم تمار می‌گوید: من نزد مولایم امیر المؤمنین علیه السّلام بودم که غلامی وارد شد و در میان مسلمین نشست. چون

آن حضرت از احکام فارغ شد، آن غلام نزد او آمد و گفت:ای ابا تراب! من پیامی برایت آوردم، از طرف مردی که قرآن را از اول تا آخر از بردارد، و دانا به علم قضاوت و احکام است، و از تو در سخن شیواتر و به این مقام سزاوارتر است، پیامی که کوه‌ها را می‌لرزاند! آماده پاسخ باش، و به آراستگی سخن بپرداز. خشم در چهره امیرالمؤمنین پدید شد و به عمار فرمود: شترت را سوار شو و در قبائل کوفه بگرد، و به همه بگو: دعوت علی را اجابت کنید تا حق را از باطل جدا کند و حلال را از حرام، و صحیح را از نادرست. عمار سوار شد و دمی نگذشت که دیدم عرب چنان‌چه خدا گفته «إن كانت إلّا صيحةً واحدةً فإذا هم من الأجداث الى ربّهم ينسلون»، [۱] {و در صور دمیده خواهد شد پس بناگاه از گورهای خود شتابان به سوی پروردگار خویش می‌آیند.}آمدند. مسجد جامع کوفه بر حاضران تنگ شد و مردم چون ملخ بر کشت تازه رسیده گرد هم آمدند و عالم والامقام و انزع بطین - کنایه از علم سرشار و بریده بودن از شرک - برخاست و به منبر بالا رفت و فراز گرفت و سینه صاف کرد، و هر که در مسجد بود خاموش ماند و او فرمود: رحمت کند خدا هر که خوب بشنود و فرا گیرد.ای مردم! چه کسی گمان می‌کند او امیر المؤمنین است؟ به خدا امام نیست تا اینکه مرده زنده کند، یا از آسمان باران ببارد، یا کاری کند مانند این‌ها که جز او از آن درمی ماند. در میان شما کسانی هستند که می‌دانند منم آیت باقیه و کلمه تامه، و حجت بالغه. و البته که معاویه یک جاهلی از جاهلان عرب را نزد من فرستاده که یاوه سرائی کرد، و شما می‌دانید که اگر می‌خواستم، می‌توانستم استخوان‌هایش را به خوبی خرد کنم، و زمین را از زیر پایش یک باره گرد هوا سازم و او را به سختی در زمین فرو کنم، ولی تحمل نادان صدقه‌ای است. سپس خدا را سپاس گفت و بر او ستایش کرد، و بر پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله درود فرستاد؛ و به دست خود به هوای جوّ اشاره کرد و با غضب همهمه‌ای کرد. ابری برآمد و بالا گرفت، و فریادی شنیدیم که می‌گفت: درود بر توای امیرالمؤمنین، وای سید اوصیاء وای امام شیعیان وای دادرس دادجویان، وای گنج مستمندان و معدن شیفتگان. امام به آن اشاره کرد و نزدیک شد. میثم گفت: دیدم همه مردم از هوش رفتند، و امام پای برداشت و بر آن ابر سوار شد و به عمار گفت: با من سوار شو، بگو «بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها» عمار هم سوار شد و از دیده ما پنهان شدند، و ساعتی گذشت و ابری آمد و بر مسجد جامع کوفه سایه افکند و من متوجه شدم که مولایم بر دکّة القضا نشسته و عمار در برابر اوست و مردم گرد او ایستادند. سپس برخاست و به منبر آمد و خطبه

معروفه شقشقیه را ایراد کرد، و چون به پایان رساند، مردم پریشان شدند، و در باره او سخن‌های گوناگون گفتند. در برخی موجب بیشتر شدن ایمان و یقین شد و در برخی دیگر کفر و طغیان بیشتر شد. عمار گفت: آن ابر ما را در فضا پرواز داد، و طولی نکشید که به سرزمینی بزرگ رسیدیم که اطرافش درخت‌ها و نهرها بودند. آن ابر ما را فرود آورد، و به ناگاه به شهری بزرگ رسیدیم و مردمش به زبانی غیر عربی سخن می‌گفتند، همه گرد آن حضرت آمدند، و به او پناهنده شدند. آن‌ها را به زبان خودشان پند داد و بیم داد و سپس گفت:ای عمار سوار شو! سوار شدم و به مسجد کوفه رسیدیم. سپس فرمود:ای عمار! شهری را که در آن بودیم می‌شناسی؟ گفتم: خدا داناتر است و رسول و ولیّ او. فرمود: ما در جزیره هفتم چین بودیم، و من چنان‌چه دیدی سخن می‌کردم. به راستی خدای تبارک و تعالی پیغمبرش را به سوی همه مردم فرستاده و بر او است که همه آن‌ها را به سوی خدا دعوت کند و مؤمنان را به راه راست هدایت نماید. تو قدر نعمتی که به تو دادم بدان، و از نااهلان پنهان بدار که خدای تعالی الطافی در آفرینش خود دارد که جز او نمی‌داند و پیامبری که از او خشنود باشد. سپس گفتند: خدای به تو چنین نیروی چیره‌ای داده و تو مردم را برای نبرد معاویه برمی انگیزی؟ فرمود: خدا آن‌ها را با مجاهده با کفار و منافقان، و ناکثان و قاسطان و مارقان به عبادت خود واداشته. به خدا اگر بخواهم، این دست کوتاه خود را از این زمین دراز شما بر می‌کشم و به سینه معاویه در شام می‌زنم، و سبیل او را - یا فرمود: ریش او را - می‌کشم، و دستش را دراز کرد و برگرداند و در آن موی فراوان بود، و مردم از آن در شگفت شدند. پس از مدتی خبر رسید که معاویه در همان روز که آن حضرت دست به سوی او دراز کرد، از تختش افتاده و از هوش رفته و موهایی از سبیل و ریش اواز بین رفته است .

۳۷ .در کتاب حسین بن عثمان آمده است: امام صادق علیه السّلام فرمود: بهشت می‌گوید: پروردگارا دوزخ را پر کردی همان طور که به او وعده دادی، مرا پر کن چنان‌چه به من وعده داده‌ای. و فرمود: خدا در آن روز خلقی می‌آفریند و آن‌ها را به بهشت می‌برد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: خوشا به حال آن‌ها که هراس‌های دنیا و غم‌هایش را نمی‌بینند .

۳۸ .الدر المنثور: ابن جریج درباره قول خدای تعالی که فرمود: «و از قوم موسی جماعتی هستند» تا آخر آیه، گفته: به من رسیده که چون بنی اسرائیل پیغمبران خود را کشتند و کافر شدند، دوازده سبط بودند؛ یک سبط آن‌ها از آنچه مرتکب

شدند بیزاری جست، و پوزش خواستند و از خدا خواستند آن‌ها را از دیگران جدا کند. و خدا شکافی در زمین برای آن‌ها گشود، تا از پشت چین درآمدند. آنان در آنجا هستند، یگانه پرست و مسلمان، و رو به قبله ما می‌کنند. و ابن جریج می‌گوید، ابن عباس گفت: این است قول خداوند: «وقلنا من بعده لبنی إسرائیل اسکنواالأرض فإذا جاء وعدالآخرةُ جئنا بکم لفیفاً»، [۱] {و پس از او به فرزندان اسرائیل گفتیم، در این سرزمین ساکن شوید. پس چون وعده آخرت فرا رسد شما را همه با هم محشور می‌کنیم.} وعده آخرت، عیسی بن مریم است. ابن عباس گفته: در آن شکاف یک سال و نیم راه رفتند] ۲. [

۳۹ .الدر المنثور: از مقاتل است که گفت: از فضائلی که خدا به محمد صلّی اللَّه علیه و آله داد این بود که شب معراج قوم موسی را که پشت چین بودند دیدار کرد. چون وقتی بنی اسرائیل نافرمانی و معصیت کردند و کسانی را که امر به عدالت می‌نمودند و به سوی خدا دعوت می‌کردند، در ارض مقدسه کشتند، گروهی گفتند: بار خدایا ما را از میان این‌ها بیرون ببر. خدا دعاشان را مستجاب کرد، و برایشان شکافی در زمین ساخت و در آن وارد شدند و نهری با آن‌ها روان کرد، و چراغی از نور در جلو آن‌ها نهاد. آن‌ها از بیت المقدس یک سال و نیم راه رفتند تا به آن محل رسیدند. خدا آن‌ها را از زمین بیرون آورد و با خزنده‌ها و جانوران و درنده‌ها آمیختند و در آنجا گناه و نافرمانی نیست. پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله آن شب نزد آن‌ها آمد و جبرئیل با او بود آن‌ها به او ایمان آوردند و او را تصدیق کردند، و نماز را به آن‌ها آموخت. گفته‌اند موسی به آن‌ها مژده آن را داده بود] ۱. [

۴۰ .الدر المنثور: و از سدّی است در تفسیر این آیه: {از قوم موسی جماعتی هستند کهبه حق راهنمایی می‌کنند و به حق داوری می‌کنند.} گفت: میان شما و آن‌ها نهری است از ریگ روان] ۲. [

۴۱ .الدر المنثور: و از صفوان بن عمرو است که گفت: آنانند که خدا فرموده: {از قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند و به حق داوری می‌کنند.} یعنی یک سبط از اسباط بنی اسرائیل، در روز پیشامد بزرگتر، اسلام و اهل آن رایاری می‌کنند] ۳. [

۴۲ .الدر المنثور: و از شعبی است که گفت: خداوند بندگانی دارد در آن سوی اندلس و نمی‌دانند که مخلوقی عصیان و نافرمانی خدا را می‌کند. ریگ زمین آن‌ها درّ است و یاقوت و کوه‌هایشان طلا و نقره. نه کشت می‌کنند، و نه می‌دروند، و نه

کاری می‌کنند. درختی بر درهای خانه آن‌ها است که برگ‌های پهنی دارد که جامه آن‌ها است. و درختی بر درهای خانه آن‌ها است و میوه‌ای دارد که خوراک آن‌ها است] ۴. [
۴۳ .از برخی امامان کوفه گفته: تعدادی از یاران رسول خدا صلّی اللَّه علیه و ایستاده بودند. آن حضرت به سوی آن‌ها رفت و آن‌ها خاموش شدند. فرمود: چه می‌گفتید؟ گفتند: نگاه به خورشید کردیم، در اندیشه شدیم که از کجا می‌آید و به کجا می‌رود؟ در آفرینش خدا تفکر می‌کردیم. فرمود: چنین کنید و در آفرینش خدا بیندیشید، و در ذات خدا نیندیشید. البته برای خدای تعالی در پشت مغرب، زمین درخشانی است که درخشندگی و نورش تا مسافت چهل روز سیر خورشید است و خدا در آن خلقی دارد که یک چشم به هم‌زدنی او را نافرمانی نکرده‌اند. گفته شد: ای پیغمبر خدا، آنان فرزندان آدم‌ند؟ فرمود: نمی‌دانند آدم آفریده شده یا نه! گفته شد:ای پیغمبر خدا، میان آن‌ها ابلیس در کجا است؟ فرمود نمی‌دانند ابلیس آفریده شده یا نه .
۴۴ .از ابن عباس آمده که گفت: در مسجد حلقه وار نشسته بودیم که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله وارد شد و به ما فرمود: شما چه می‌کردید؟ گفتیم: در اندیشه خورشید بودیم که چگونه طلوع می‌کند و چگونه غروب. فرمود: خوب کردید، چنین باشید! در باره مخلوقات اندیشه کنید و در ذات خالق نیندیشید؛ زیرا خدا هر چه خواهد را برای هر چه خواسته آفریده، و شما از آن در شگفتید. براستی در پشت قاف هفت دریا است، هر دریا پانصد سال راه است، پشت آن هفت زمین است که نورشان برای اهل آن‌ها می‌درخشد، و پشت آن هفتاد هزار امت است که مانند پرنده‌هایی که با جوجه‌های خود در هوا هستند خلق شدند، و از یک تسبیح گفتن سستی نمی‌ورزند. و از پس آن هفتاد هزار امت است که از باد آفریده شدند. خوراکشان باد است، و شراب‌شان باد، جامه‌شان باد، ظرفهایشان از باد، و جانورانشان از باد. سُم جانوران آن‌ها تا روز قیامت به زمین استوار نشود، چشم هایشان در سینه آن‌ها است. چون یکی از آن‌ها یک بار بخوابد و بیدار شود، روزی او بالای سر او آماده است در پس آن، سایه عرش است، و در سایه عرش هفتاد هزار امت که نمی‌دانند خدا آدم را آفریده و فرزندان آدم را، و نه ابلیس و نه فرزندان ابلیس را، و آن قول خدا است «و یخلق مالاتعلمون»، [۱] {و آنچه را نمی‌دانید می‌آفریند.} است، و مطالب آن‌ها از قدرت خدا دور نیست و بعید به نظر نمی‌رسد.

]📚۱ . :[ابراهیم / ۴۸ [۲]: . ق / ۱۵ [۳]: . الخصال: ۱۱ [۴]: . الخصال: ۱۷۲ [۱]: . التوحید: ۲۰۰ الخصال: ۱۸۰ [۲]: . مجمع البیان ۹: ۱۴۴ [۳]: . تفسیر قمی: ۷۱۵ [۱]: . الکافی ۱: ۴۶۲ [۲]: . انعام / ۷۵ [۱]: . یعنی جبت و طاغوت [۱]: . النهایه ۴: ۱۵۴ [۱]: . روضه کافی: ۲۲۰ [۲]: . روضه کافی: ۲۳۱ [۳]: . روضه کافی: ۲۳۱ [۱]: . جن / -۲۷ ۲۶ [۱]: . یس / ۵۱ [۱]: . اسراء / ۱۰۴ [۲]: . الدرالمنثور ۳: ۱۳۶ [۱]: . الدر المنثور ۳: ۱۳۶ [۲]: . الدر المنثور ۳: ۱۳۶ [۳]: . الدر المنثور ۳: ۱۳۶ [۴]: . الدر المنثور ۳: ۱۳۶ [۱]: . نحل / ۸📚



📢آخرین مطالب‌رسمی رسانه یوسف‌فاطمه را در کانال‌های رسمی‌ما



در وبلاگ
Https://YoSoFeFATeMe.PersianBlog.IR
در سایت آرشیو
Https://Archive.org/Details/@YoSoFeFATeMe_IR
در شبکه‌اجتماعی اینستاگرام
Https://Instagram.CoM/YoSoFeFATeMe
در پیام‌رسان تلگرام
Https://TeleGram.Me/YoSoFeFATeMe_IR
در پیام‌رسان سروش
Https://Sapp.IR/YoSoFeFATeMe_IR
در شبکه‌اجتماعی آپارات
Https://Aparat.CoM/YoSoFeFATeMe
در شبکه‌اجتماعی توئیتر
Https://Twitter.CoM/YoSoFeFATeMe
در ایمیل
Https://YoSoFeFATeMe@YAhoo.CoM



دنبال کنید.



▼هشتگ‌ها▼

#موجودات_فضایی
#فرازمینی
#موجودات_بیگانه
#آسمان
#جهان
#عجایب
#سرزمین_عجایب
#آفرینش
#خلقت
#کهکشان